**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021111**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

من دو تا توضیح کوتاه در مورد عبارتی که دیروز عرض کردم بدهم بعد این سوالاتی که دوستان کردند پیدا بود بعضی از کلمات من یک مقداری قاصر بوده. من عرض کردم که هیئت قضیۀ حملیه بر حمل محمول بر موضوع به نحو فی الجمله دلالت می‌کند، در مقام بیان بودن این را به سور کلی تبدیل می‌کند. مراد من از فی الجمله نه جزئیه است، مراد از فی الجمله همان اصطلاحی که مناطقه دارند می‌گویند قضیۀ مهمله، قضیۀ مهمله در حکم جزئیه هست ولی جزئیه نیست. یعنی هم با این سازگار هست که جزئیه باشد هم با اینکه کلیه باشد، قضیۀ مهمله، فی الجمله که تعبیر کردم فی الجمله لا بشرط از اینکه فقط جزئیه باشد یا کلیه باشد که اصطلاح منطقی‌اش قضیۀ مهمله است یعنی در مقام بیان بودن قضیۀ مهمله را به قضیۀ کلیه تبدیل می‌کند عرض ما این هست، این یک نکته.

نکتۀ دوم اینکه ما عرض کردیم که نقش در مقام بودن فقط تبدیل قضیۀ مهمله به قضیۀ کلیه نیست، در جاهای دیگر هم در مقام بیان بودن تأثیر دارد مثل لام که برای مطلق اختصاص هست ممکن است اختصاص ملکی ما بگوییم به وسیلۀ سکوت و در مقام بیان بودن استفاده بشود. یا هیئت جمله که دال بر مطلق طلب هست، به طلب وجوبی به اصطلاح معنا بشود. این دو قسم اخیری که عرض کردم این در واقع جوهره‌اش انصراف است، انصراف هم در واقع از سکوت متکلم به برکت یک نوع دلالت عرفیه یک معنای خاصی ممکن است از کلام استفاده بشود. اصطلاحا جزء آن مقدمات حکمت و اینها نیست ولی جوهرش با آن یکی است. اینکه من این را در این بحث آوردم نه اینکه همۀ اینها همان اطلاقی که با مقدمات حکمت و امثال اینها شکل می‌گیرد از آن سنخ هست، نه، یک نکته‌ای هم اینجا ضمیمه بکنم ببینید ما فرض کنید می‌گوییم که مثلا البیع جائز، یک بحث در مورد موضوع هست، یک بحث در مورد محمول است. که این موضوع که البیع هست اینکه همۀ بیع‌ها جواز رویش برود آن همانی هست که ما می‌گفتیم به وسیلۀ در مقام بیان بودن قضیۀ مهمله تبدیل می‌شود به قضیۀ کلیه. در مورد محمولی که ما جواز را روی بیع می‌بریم نسبت به محمول بحث این نیست که تمام افراد جواز روی بیع رفته، مرحوم آقای صدر یک مطلبی دارند، می‌گویند ظهور موضوع در این هست که موضوع به نحو فرد ساری در جمیع افراد به نحو انحلالی ملاحظه می‌شود ولی محمول صرف الوجود است. اگر ما می‌گوییم که مثلا الصلاة مطلوب، حالا اینجوری تعبیر بکنم، الصلاة مطلوب، این معنایش این نیست که تمام اصناف مطلوبیت در صلاة رفته، همینکه یک مطلوبیت روی صلاة رفته باشد کافی است، فرق است بین موضوع و محمول، موضوع انحلال پیدا می‌کند به عدد افراد، محمول انحلال پیدا نمی‌کند. این است که موضوع انحلال پیدا می‌کند ما می‌گوییم به برکت همین مقدمات حکمت هست و باید قضیه تبدیل بشود به قضیۀ کلیه تا این قضیۀ کلیه انحلال پیدا کند. محمول انحلال به افراد پیدا نمی‌کند، ازش استفاده می‌شود که یک طلبی اینجا وجود دارد، حالا این طلب ممکن است انصراف پیدا کند به یک طلب خاص، این انصراف مدلش فرق دارد با آن بحثی که در ناحیۀ موضوع هست. در ناحیۀ موضوع قضیه می‌گوید مثلا الصلاة واجب، اگر در مقام بیان باشد باید تمام افراد صلاة بگوییم واجب هست. البیع جائز تمام افراد بیع باید جائز باشد. فرق است بین موضوع و محمول از این جهت. حالا اینها بحث‌های مفصلش در جای خودش. حالا اینجا آن چیزی که ما می‌خواهیم عرض کنیم این هست که از روایات برداشت می‌شد که زکات مال فقراست، ولی آیۀ قرآن می‌گوید زکات مال لااقل این ۴ صنف هست، خب اینها را چجوری با همدیگر جمع کنیم؟ مشکل ما فقط در مورد این ۴ صنف نیست، مشکل در اصناف دیگر هم هست، چون به هر حال زکات اگر مال فقرا باشد چطور مال فقرا را بشود بدون اجازۀ فقرا در غیر فقرا صرف کرد؟ فی الرقاب صرف کرد، فی سبیل الله صرف کرد؟ آن هم خودش یک مطلبی است. از یک طرف ملک فقرا باشد، از یک طرف بتوانیم آن را در فی سبیل الله و امثال اینها صرف کنیم، اینها را چجوری می‌شود حلش کرد؟ حالا در مورد اینکه، ممکن است شما بگویید لامی که در انما الصدقات للفقرا هست این لام لام اختصاص است، چند جور بین این آیه و روایاتی که ازش استفاده می‌شود که زکات ملک فقراست حالا به نحوی از انحاء که آن ملک را تفسیر کنیم. به هر حال یک نوع اختصاص خاصی زکات به فقرا دارد، اشاعه است، کلی فی المعین است، حق خاص است، هر چی باشد. آن مربوط به فقراست، خب از یک طرف این آیه می‌گوید مربوط به این ۸ صنف هست، خب ما عرض کردیم اینها قابل جمع هست، بگوییم شارع مقدس اجازه داده ملک فقرا را در غیر خود فقرا هم مصرف کنیم و این آیۀ شریفه در، البته فقط هم در این موارد، که عرض کردم این هم انما این مطلب را افاده می‌کند هم از لام یک نحو اختصاصی استفاده می‌شود. بحث سر این است که اگر لام به معنای اختصاص باشد چه فرقی هست بین مواردی که لام درش ذکر شده در این آیه و مواردی که فی ذکر شده، خب بعضی موارد را لام ذکر کرده، بعضی موارد فی، اینها با همدیگر فرق دارد، ما عرض کردیم ظاهرا آن مطلب متناسبی که بعضی از مفسرین ذکر کردند آن مطلب درست باشد که بین رقاب و امثال اینها فرق هست، در مورد فقرا فقیر مالک می‌شود، ولی فی الرقاب مالک نمی‌شود، صرف در یک جهت می‌شود. اگر لام فقط بحث اختصاص را بخواهد برساند نه بیشتر از اختصاص فرقی بین این هشت صنف نخواهد بود، در حالی که قطعا دو صنفش فی دارد، چرا آن، حالا دو صنف دیگرش که فرض کنید آنها را هم معطوف به لام بگیرید دیگر آن مواردی که فی وجود دارد آنها را که نمی‌توانید کاریش بکنید، این معنایش این است که این لام آیه صرفا اختصاص نیست، یک قدری بیشتر از اختصاص باید برایش معنا کرد. یک تفسیر دیگری ممکن است بکنیم بگوییم اینجا مراد از لام یک تعبیری مرحوم شیخ در بعضی موارد دارد می‌گوید که فلانی مالک است، مالک لان یملک، ملک ان یملک، ذاتا مالک نیست ولی مالک این هست که مالک بشود. اینجوری تعبیر بکنیم. بگوییم لام به معنای ملک ان یملک است، ولی به نظر می‌رسد اولا مالک ان یملک اگر باشد معنایش این است که خود صدقات ملک این گروه‌ها نیست، ان یملک صدقات ملک فقرا هست، و این خب خیلی خلاف ظاهر است، یعنی بگوییم صدقات را مالک هستند یعنی مالک این هستند که مالک آنها بشوند، این خب خیلی دشوار هست. این یک جهت.

جهت دوم اینکه یک موقعی هست شخصی الآن مالک نیست، ولی می‌تواند به اختیار خودش مالک بشود، مثلا کی؟ کسی که بهش هبه شده، هبه بالفعل مالک نیست ولی می‌تواند با قبول هبه مالک بشود. مثلا مشتری، حالا نه، فرض کنید مشتری می‌تواند با قبول خودش را مالک قرار بدهد، آن عیب ندارد ملک ان یملک. اختیار مالک شدن در دست خودش است، ولی اینجا اختیارش دست فقرا نیست، این مالک هست که ممکن است، چه عنوان کلی بگویید چه افراد آن را هم بگویید آن فقیر خاص که ملک ان یملک که نیست، خب آن روشن نیست.

**شاگرد:** افراد اختیار دارند که

**استاد:** نه، فقیر که مالک ان یملک نیست، خود مالک اصل آن مالک ملک ان یُملّک هست، ملک ان یملک، یک موقعی هست فقیر می‌تواند این را مالک بشود، فرض کنید یک چیزی هست که می‌تواند حیازت کند و مالک بشود، اختیارش را دارد. عیب ندارد شما بگویید من اختیار دارم این را مالک بشوم، دیگری هم مثلا اختیار ندارد، عیب ندارد. ولی اینجا فقرا، فقرا نیستند که خودشان را مالک قرار می‌دهند، این مالک اصلی شیء هست که اینها را مالک قرار می‌دهد، یا ساعی یا حاکم شرع یا امام، بالأخره آن کسی که مالک شدن فقرا را رقم می‌زند خود فقرا نیستند، یا مالک اصلی مال است یا ساعی است یا امام است، بالأخره. ملک ان یملک در جایی هست که اختیار مالک شدن این مال در اختیار فقرا باشد، در حالی که در اختیار فقرا نیست، ممکن است مالک بشوند، ممکن است مالک نشوند، و مالک شدن و مالک نشدنشان دست کس دیگر است. این ملک ان یملک درست نیست.

**شاگرد:** تفاوت لام اختصاص را با فی نمی‌توانیم توضیح بدهیم که فی، اینطوری توضیح می‌دادیم که مصروفة فی فک الرقاب، یعنی یک جهت خاص، اما لام اختصاص مثل حق اولویتی است که نسبت به زمین تصرف شده داریم که هر کاری می‌توانیم باهاش بکنیم ولو مالک نیستیم.

**استاد:** حالا صبر کنید عرض می‌کنم. به نظر می‌رسد که اینجا یک معنای دیگری برای لام هست که آن معنا همۀ جهات را می‌شود باهاش حفظ کرد. آن این است که این ناظر به این هست که این عناوین اگر حاکم شرع در اختیارشان بگذارد و به آنها بدهد مالک می‌شوند، ببینید یک موقع بحث این هست که هنوز مالک افراز نکرده ما می‌گوییم ملک فقراست، آن یک بحث. هنوز حاکم شرع آن را در اختیار مستحق قرار نداده ملک فقراست، چند مرحله ما اینجا داریم، یک کسی مالک عین زکوی هست، این مالک عین زکوی یک حقی برای مستحقین و قدر مسلمش یک حقی برای فقرا در این مال وجود دارد که ما می‌گفتیم قبل از اینکه اصلا افراز هم بشود این ملک فقرا مثلا ممکن است بگوییم هست. این متوقف بر این نیست که مالک زکاتش را بدهد یا ندهد، مالک زکاتش را هم ندهد این ملکیت وجود دارد، این یک مرحلۀ است. مرحلۀ اینکه در ابتدای امر فقرا مثلا مالک هستند. یک مرتبه بعد مثلا ممکن است شما زکات مالتان را عزل کنید، معین کنید در یک مال خاص. اینجا هم کلی مثلا، اگر در یک مورد خاص، یک موقعی بر یک مورد خاص عزل می‌کند خب تعین بر آن مورد خاص پیدا می‌کند به منزلۀ این است کأنّ به آن مورد دارد، نه به طور کل حالا اگر صحیح باشد عرضه بر یک مورد خاص، نه به طور کلی شما این را به عنوان زکات کنار گذاشتید، به عنوان زکات هم کنار بگذارید از ملک شما خارج می‌شود، ولی اینکه حالا به چه نحو بعد از این در بیاید معلوم نیست، ممکن است به فقرا داده بشود، ممکن است به مساکین داده بشود، مؤلفة قلوبهم ممکن است داده بشود، ممکن است فی الرقاب صرف بشود، ممکن است فی سبیل الله صرف بشود. آن که هست از ملک خود مالک خارج شده، اما هنوز تعین پیدا نکرده بر یک صنف خاصی از آن اصناف. ولی بعد از اینکه زکات به فقیر داده شد یک سری از این اصناف هستند بعد از دادن زکات به آنها مالک می‌شوند و هر چه دلشان بخواهد می‌توانند توش صرف کنند، بعضی از آنها مالک نمی‌شوند صرفا جهتی هست که در آن جهت قرار گرفته که رقاب همین هست، رقاب شما وقتی زکات را در رقاب می‌خواهید قرار بدهید خود رقاب مالک نمی‌شوند، این را می‌توانید شما بدهید به آن مالکین عبیدی که مثلا مومن هستند و در شدت هستند و مکاتب هستند و با آن شرایطی که در مورد رقاب مطرح هست که می‌شود زکات را داد، و آنها را آزاد کرد. بنابراین بحث سر این هست آن مواردی که مجرور به لام هستند مواردی هست که بعد از اعطاء مالک می‌شوند. ناظر به بعد از اعطاء است نه قبل از اعطاء، به خلاف موارد فی که بعد از اعطاء هم مالک، بعد از اینکه در آن مورد صرف هم شد مالک نمی‌شوند، همۀ این هشت قسم مصارف هستند ولی مصارف دو قسم هستند، یک سری مصارفی هست که بعد از اعطاء مالک هستند ملک طلقشان است و می‌توانند هر کاری بکنند. در روایت ما هم این مطلب تأکید شده که وقتی یک شیءای به فقیر داده شد این ملک فقیر است، فقیر می‌تواند این را مثلا نگه دارد، به خودش سخت بگیرد، رفع احتیاجاتش را نکند باهاش مکه برود، کنار بگذارد، کنار بگذارد ولو زندگی به خودش سخت می‌خواهد بگیرد، انسان حرج تحمل حرج حرام که نیست چه بسا در بعضی مراتب هم مستحب باشد، «وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ» اشخاصی هستند که خودشان خصاصه دارند و زندگی برایشان سخت است ولی دیگران را مقدم می‌دارند، خب اختیار با خودش است. کسی که مال زکوی را به دست آورد این مال زکوی ملکش است، می‌تواند این ملک را به دیگران ببخشد، می‌تواند نگه دارد برای اینکه باهاش حج برود. ولی در بحث رقاب اینجور نیست، بحث رقاب این هست که شما می‌توانید با این مال زکوی یک بنده‌ای را آزاد کنید. حالا در مورد آن، بنابر ظاهر آیه که «وَ فِي الرِّقابِ وَ الْغارِمينَ وَ في سَبيلِ اللّهِ وَ ابْنِ السَّبيلِ» بنابر ظاهر که این بعدی‌ها مجرور به فی هستند در مورد غارمین هم اینجور نیست که ملک غارمین باشد، در اختیار غارمین گذاشته می‌شود تا دِیْنشان را ادا کنند. اصلا ممکن است بگوییم که مستقیم هم در اختیار غارمین قرار نداده طرف، مستقیم برود به آن طلبکار بدهد، برای اینکه این دِیْن این چیز بشود، در مورد غارمین این زکات صرف می‌شود نه تملیک غارمین می‌شود، غارمین بما هو غارم برای اینکه مشکلش برطرف بشود که برطرف شدن مشکلش یکی اینکه این مال را در اختیارش بگذاریم نه تملیکش کنیم، در اختیارش بگذاریم برای اینکه غرضش را ادا کند، ابن السبیل هم ممکن است بگوییم همینجور است، ما دلیل نداریم که مالی که به ابن السبیل می‌رسد اختیار تام داشته باشد، ابن السبیل این مقدار هست برای اینکه از ابن السبیل در بیاید، برای اینکه بتواند به وطنش برسد، اما اینکه بگوییم حالا اینکه ابن السبیل شد نه نمی‌خواهد، می‌خواهد همینجا بماند این را نگه می‌دارد با سختی زندگی می‌کند امثال اینها. این ما دلیل نداریم که ابن السبیل بتواند مالک بشود. می‌تواند آن چیزی که مال دلیل داریم این است که ابن السبیل را می‌تواند از این مال استفاده کند برای اینکه مشکل ابن سبیل بودن خودش را برطرف کند به وطن برسد و یا جایی که دیگر می‌خواهد به آنجا برود و تصمیم دارد که زندگی‌اش را بعد از این آنجا اداره کند. بنابراین من فکر می‌کنم این وجه بهتر از همه است، ظاهر دلیل انما الصدقات این هست که همین الآن قبل از اعطاء هم ملک اینهاست ولی ما به قرینۀ روایات دیگر و مجموع جهات این را حمل می‌کنیم که بعد از اعطاء ملک اینها می‌شود یعنی شارع مقدس این صدقات را به این شکل قرار داده که تملیک اینها بشود و ملک اینها بشود، این لام به اعتبار بعد از اعطاء است نه قبل از اعطاء و فرق بین مواردی که لام بر سر آن مصارف آمده و مواردی که فی آمده که بنابر ظاهر آیه ۴ موردش فی بر سرش آمده، ۴ موردش هم لام آمده، مؤلفة قلوبهم ملکشان است که هر کاری می‌خواهند باهاش بکنند بکنند. عاملین علیها ملکشان است، هر کاری می‌خواهند. حالا آن فقرا و مساکین هم ملکشان است، آن هم که در واقع عملا یک صنف تلقی می‌شوند. به نظرم می‌شود که جمع بین این روایات و روایات دیگر نتیجه این می‌شود که آن که قبل از اعطاء مالک هست یک نحو مالکیتی دارد فقرا هستند، فقرا قبل از اعطاء مالک هستند، این مطلب را توجه بفرمایید، آن روایتی که ما می‌گفتیم فقرا مالک هستند ما یک اشکالی مطرح کردیم آن اشکال این بود که این روایت موردش مورد عزل است، روایت عبید بن زراره، و مفروض این هست که این عزل شده، بنابراین در بحث ما که هنوز عزل نشده رابطۀ بین فقرا و صاحب مال را می‌خواهیم تعیین کنیم که اینها نحوه‌شان ارتباطشان نسبت به این مال به نحو اشاعه است، کلی فی المعین است، حق است در آن بحث به درد نمی‌خورد. آن بحث غیر از بحثی هست که الآن ما داریم مطرح می‌کنیم، الآن هم همین را می‌گوییم. بحث اینکه شما مال را که عزل می‌کنید هنوز به آن مصرف نرساندید یک حد فاصلی هست بین آن زمانی که در ملک مالک هست بدون تعین و بحث ما ابتداءً یک بحث هست که آیا مستحقین یا فقرا مثلا در این مال هنگامی که هنوز عزل نشده است و زکات اخراج نشده است به چه نحو است؟ ممکن است به نحو اشاعه باشد، ممکن است به نحو حق باشد، به هر نحوی ممکن است گونه‌های مختلفی ممکن است ما تصویر بکنیم. این روایت عبید بن زراره با همه‌شان سازگار است چون ناظر به بعد العزل است، ولی بعد العزل آن را ملک فقرا قرار داده، می‌گوید بعد از اینکه عزل شد ملک فقراست، و ما دلیل نداریم که بعد از عزل ملک فقرا دیگر نباشد، اینجا یک نکته‌ای را من ضمیمه بکنم، اینکه یک شیءای بعد از عزل ملک فقرا بشود، قبل از عزل تمام آن هشت صنف نسبتشان نسبت به این مال یکی باشد، یعنی آن ۸ صنف نسبت به این مال حق داشته باشند، به نحو حق باشد، یعنی همه هم حق داشته باشند هیچ ترجیحی هم بین اصناف وجود نداشته باشد، به محض اینکه عزل کردیم بشود ملک فقرا، این خیلی بعید است، ما می‌خواهیم بگوییم که یک بحث این هست که ما نحوۀ رابطۀ بین مستحقین و مالک اصلی را می‌خواهیم تعیین کنیم، ما می‌گوییم، فرض کنید شما بگویید مالک اصلی مالک این مال هست و فقرا یا هشت صنف اینها نسبت به این مال فقط حق دارند نه به نحو کلی فی المعین نه به نحو اشاعه مالک نیستند، خب عیب ندارد، ولی عرض من این هست بین فقرا و سائر اصناف تفاوت هست اگر حق هم هست، حق فقراست، اگر اشاعه هم باشد اشاعه مال فقراست اوّلا و بالذات، اگر کلی فی المعین هست کلی فی المعین اوّلا و بالذات مال فقراست. چون اگر قرار باشد مال همه‌شان باشد به مجرد عزل خاصیت عزل این است که ملک کلی را متعین می‌کند، مالک را که تغییر نمی‌دهد که، اینکه بگوییم که مالک یا ذی حق قبل از اینکه عزل بشود ملک هشت صنف است یا حالا هشت صنف نه، لا اقل ۴ صنف، ملک ۴ صنف است بعد از اینکه عزل شد یک دفعه شد ملک یک صنف، این خیلی خیلی مستبعد است عقلایی نیست. وقتی از این جمله که بعد از عزل ملک فقرا قرار داده شده است ما می‌فهمیم قبل از عزل این اختصاصی به فقرا داشته، ممکن است این اختصاص آن حقی که قبلا داشته الآن ملک شده باشد، من نمی‌خواهم بگویم دقیقا به همان شکلی که قبلا بودند الآن باید باشد. ممکن است قبلا به نحو اشاعه باشد حالا متعین شده، قبلا به نحو کلی فی المعین بوده حالا ملک معین شده، قبلا حق بوده حالا ملک شده. آنهایش تغییرش اشکالی ندارد، عقلایی هم هست، ولی اینکه ذی حق و مالک تغییر کند، مالکی که قبلا چهار صنف بوده با عزل تبدیل بشود به یک صنف، این خیلی بعید است. بنابراین از همین روایت عرض کردم این روایت در بحث قبلی به درد نمی‌خورد، چون ما می‌خواستیم از انحاء اختصاص تعیین کنیم که اختصاصش به نحو اشاعه است، به نحو کلی فی المعین است، به نحو حق است، آنها در آن بحث به درد نمی‌خورد. ولی در این بحث جدید ما بحث جدید بحثمان این نیست که به چه نحو حق اشاعه است یا چی است. بحث ما رابطۀ فقرا و سائر مستحقین است، ما می‌خواهیم بگوییم که زکات اوّلا و بالذات ملک فقرا یا حق فقراست، اختصاص دارد به فقرا، و این شیءای که اختصاص دارد به فقرا شارع مقدس اجازه داده است که آن را در موارد دیگر هم صرف بشود، آن مواردی که شارع اجازه داده صرف بشود خودشان دو قسم‌اند، یک قسمشان شارع اجازه داده که مالک یا ساعی یا امام علیه السلام یا حاکم شرع تملیکشان کند، یک قسم دیگرشان صرفا صرف کردن در آن مورد است، و این جمع بین همۀ جهات مختلف می‌شود. نتیجۀ بحث این می‌شود که جمع‌بندی بحث ما این می‌شود اوّلا زکات ملک، البته یک نکته‌ای اینجا وجود دارد که هنوز ما وارد بحثش نشدیم شنبه باید بحث کنیم، آن مطلبی که عرض کردم آقای حکیم مطرح کرده و بعد آقای قمی و آقای فیاض و بعضی از آقایان دیگر این را پذیرفتند که تفصیل قائل شدند. ما تا اینجا می‌گفتیم که در مورد همۀ اعیان زکویه زکات حق مستحقین هست، نه ملک مستحقین. این حق هم اوّلا و بالذات حق فقراست، شارع اجازه داده است حق فقرا در غیر فقرا صرف شود، البته حالا اما تملیکا او صرفا. این محصل عرض ما تا اینجا بود.

**شاگرد:** اولا و بالذات را از خود همین روایت می‌خواهید استفاده کنید؟

**استاد:** بله، هم این روایت هم روایت‌های زیادی که در بحث با آقای شهیدی عرض کردم روایت می‌گوید حج، شارع مقدس زکات را که محاسبه کرده نیاز فقرا را در نظر گرفته.

**شاگرد:** فرد برجسته نمی‌توانیم بگوییم فقرا چون بیان عرفی است مثلا می‌گویند سهم امام می‌گوییم هزینۀ زندگی طلاب، همین که در این روایت فقرا چون فرد برجسته است

**استاد:** نه، اختصاص، نه می‌گوید فقط در فقرا هم صرف بشود. نه بحث همان چیزی هم، بحث فرد برجسته بودن اقتضاء نمی‌کند که، همین روایت عبید بن زراره می‌گوید که ارثش را فقرا می‌برند، از روایت عبید بن زراره، ما دلیل نداریم که بنده‌ای که آزاد شده بشود در همۀ مصارف زکات صرفش کرد. بنده‌ای که آزاد شده ارثش را فقط فقرا می‌برند، طبق این روایت. مرحوم محقق حلی می‌گوید مفتی به محققین هست، همین هم باید بگوییم. بگوییم کسی که، روایتی که طبق نظر محقق حلی که لسان الفقهاست محققین از فقها هم بهش فتوا دادند اتباع المحققین عن فقها بر طبق آن هست این هست که بعد از اینکه بنده‌ای آزاد شد اگر این بنده ولاء عتقش مال فقراست نه مطلق ارباب زکات، به قرینۀ این روایت روایت دیگر هم مراد از ارباب زکات را هم اهل زکات تعبیر روایتش اهل زکات بود، مراد از اهل زکات هم به قرینۀ این روایت اهل اوّلیۀ زکات باید معنا کنیم یعنی فقرا. چون اهل زکات ابهام دارد که مراد از اهل زکات آن کسانی هستند که اوّلا و بالذات مالکند یا آن کسانی که اجازه داده شده که زکات در مورد آنها صرف بشود.

**شاگرد:** آیه شأن نزولی که دارد با توجه به اینکه کفار می‌گفتند این مالی که جمع شده را به چه حقی، چرا شما می‌دهید به این هشت صنف، چرا به ما نمی‌دهید ازش نمی‌شود این را برداشت کرد که منظور از صدقات در مرحله‌ای از صدقه است که پول جمع شده هنوز پخش نشده بعد با توجه به این می‌گوید پولی که جمع شده هنوز پخش نشده برای این هشت صنف.

**استاد:** برای هشت صنف است یعنی من اجازه دارم به این هشت صنف تملیک کنم، به کس دیگر اجازه ندارم. ولو قبل از تملیک است، این میگوید برای اینهاست یعنی من می‌توانم این را به اینها بدهم، برای به این معنا، یعنی ببینید دو مرحله است، یک مرحله اینکه مصرفش این هشت تا هست، ولی این هشت تایی را که می‌خواهم باید، یعنی انحصار هم دارد مصرفش در این هشت تا، غیر این هشت تا حق صرف در آنها نیست، ولی چجوری در اینها صرف بشود؟ به اینکه تملیکش بکنم یا صرفا در این مورد صرفش کنم آن بستگی دارد که مدخول لام باشد یا مدخول فی باشد.

**شاگرد:** فرمایشی داشتید در تفسیر آیه سابق گفتید که یک جوری شما ۴ تای اوّلی که راحت است اگر می‌دهید به فقرا، یعنی

**استاد:** نه به فقرا برنگرداندم، گفتم که عقلایی هست، گفتم اینکه شارع اجازه داده باشد حق فقرا در غیر فقرا صرف بشود عقلایی است، می‌خواستم بگویم آخر بعضی چیزها هست به دلیل غیر عقلایی بودن ولو نمی‌شود این را جمع عرفی دانست، فرض کنید یک مالی مال زید باشد شارع اجازه داده باشد که این را بر علیه زید خرج کنند، آن داستان مرحوم مدرس را شنیدند، مرحوم مدرس این را من از حاج آقا شنیدم با خصوصیاتش هم نقل کنم خوب است، مرحوم آقای حاج میرزا فخر الدین جزائری بودند ایشان از رفقای مرحوم جد ما بودند و معمولا هم خیلی وقت‌ها قم می‌آمدند در منزل جد ما وارد می‌شدند، خیلی هم به جد ما علاقمند بودند، حالا در پرانتز بگویم مادر بزرگ ما می‌گفته که ما پلو پختن را از عیال آقا میرزا فخر الدین یاد گرفتیم، آن به ما نحوۀ پلو، مادربزرگ ما خیلی خوب پلو می‌پخت می‌گفت چون از او یاد گرفتم خوب پلو می‌پخته. بعد یک موقعی به مادربزرگ ما گفته بود تو خلاصه مصالح را خراب می‌کنی بگذار من پلو بپزم و پلو پختن یاد داده بود و می‌گفت بعد از این خوب یاد گرفته بود. حاج میرزا فخر الدین جزائری می‌گفتند که مرحوم مدرس در خانه محصور بود و کسی حق نداشت برود، این مأمورهایی که آنجا بودند به اصطلاح با همدیگر فرق داشتند، بعضی مأمورهایشان سخت‌گیر بودند بعضی‌ها راحت‌گیر بودند، شل کن سفت کن داشتند که اجازه دارند افراد بروند یا اجازه ندارند. ما با یک بقال نزدیک آن محل قرار و مدار داشتیم، آن بقال خب می‌فهمید که این الآن موقع سفت‌گیری است یا شل‌گیری است، وقتی می‌خواستند بروند پیش مدرس زمانی که زمینۀ رفتن فراهم بود او به ما علامت می‌داد ما می‌رفتیم. یک بار رفتیم و او گفتش می‌شود رفت. رفتیم داخل و دیدیم که سرهنگی، دیدیم یک مقداری پول آنجا جلوی ایشان است، صد تا هزار تومانی، حاج آقا می‌فرمودند آن موقعی که حاج میرزا فخر الدین جزائری قضیه را نقل می‌کرد ما اصلا هزار تومانی ندیده بودیم، حاج میرزا فخر الدین هم می‌گفتش که اصلا هزار تومانی فقط مقدار محدودی برای خاندان سلطنتی زده شده، در دست عموم نیست، گفت خیلی برایم عجیب آمد که، یک موقعی ما حساب کردیم این مثلا ۱۰۰ تا هزار تومانی شاید مثلا صد میلیارد اینها بوده یعنی هر هزار تومانی‌اش قیمتش یک میلیارد بوده، می‌گفتش که دیدم آنجا هست، گفتم این چی است؟ گفت از طرف رضاخان یک نفر آمده که خلاصه این پول را بگیرید و خلاصه به ما این خدمت شما. گفتم شما چی گفتید؟ گفت من گفتم اگر اعلی حضرت اجازه می‌دهند که من این پول را بگیرم برای مبارزه با ایشان صرف کنم مانعی ندارد، گفتش که من آنجا بودم که آن سرهنگی که واسطه بود آمد و پول‌ها را برد. آن سرهنگ حالا این تا اینجایش نقل حاج آقاست. یک مجلۀ آدینه بود چی بود ایرج افشار چاپ می‌کرد اوایل انقلاب، من یک موقعی مقاله را می‌خواندم آن سرهنگی که این پول‌ها را آورده بود آنجا چیز کرده بود که خلاصه من صد تا اسکناس‌های هزار تومانی بردم، این داستان را او نقل کرده. در شمارۀ بعدی‌اش یک بنده خدایی گفته بود که این حرف‌ها چی است اصلا آن موقع هزار تومانی نبوده و چرا چیزهای مزخرفات می‌گویید و از این حرف‌ها. که همان موقع من از حاج آقا قضیه را شنیده بودم حاج آقا، حاج میرزا فخر الدین توضیح داده بود، هزار تومانی نبود فقط مال خاندان‌های سلطنتی بود. بعدا در یک سری فضای مجازی من دیدم که بعضی‌ها داستان یک قدری دعوا شده بود و اینها از موزۀ بانک مرکزی اسکناس‌های هزار تومانی که در آن موقع چاپ شده بود را هم عکسش را انداخته بودند، اینها پول‌های خیلی محدودی بوده در اختیار فقط خاندان سلطنتی گذاشته می‌شده کس دیگری هم نمی‌دادند. و این بود که خب مرحوم مدرس این مدلی بوده. حالا غرضم این هست که ما بگوییم که این ملک ملک شماست ولی من اجازه دارم این را بدهم دشمن شما برای مبارزۀ با شما صرف کند، این اصلا عقلایی نیست، هم ملک شما باشد هم بر علیه شما هم صرف بشود، این خنده‌دار است، مرحوم مدرس هم مزاح می‌کرده، چیزی که در مقام مزاح گفتنی است و الا این جمله که گفتنی نیست. آن بحث‌هایی که می‌کردم برای این بود که عقلایی است که شارع اجازه داده باشد که ملک فقرا را در راهی که منفعتش به فقراست یا وظیفۀ فقرا هست که آن کارها را انجام بدهند مثل فی سبیل الله، مثل امثال اینها که وظایف عمومی هست صرف بشود آن یک بحث دیگری است. عرض کردم همۀ این بحث‌ها یک مطلب دیگری اینجا بعضی از آقایان دارند آن این است که می‌خواهند تفصیل قائل بشوند بگویند در غلات به یک شکل است، در غیر غلات به یک شکل دیگر است، این را حالا شنبه در موردش صحبت می‌کنیم. این کتاب‌هایی که آدرس دادم آنها را ملاحظه بفرمایید.

حالا امروز چهارشنبه است یک روایت هم بخوانیم، من یک کتاب را باز کردم این روایت آمد گفتم از خود کافی روایت را بخوانم، روایتی هست که صحیح السند هم هست بنابر تحقیق، روایت: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ ذَرِيحٍ الْمُحَارِبِيِّ» که بنابر تحقیق ثقه است «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً وَ هُوَ مُعْسِرٌ يَسَّرَ اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»

این معسر ممکن است به آن منفس عنه برگردد ممکن است به آن منفِّس برگردد، و هر دویش امکان دارد.

«قَالَ وَ مَنْ سَتَرَ عَلَى مُؤْمِنٍ عَوْرَةً يَخَافُهَا سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ عَوْرَةً مِنْ عَوْرَاتِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»

کسی که یک عورت، عورت یعنی آن چیزی که اشخاص از آشکار شدنش هراس دارند، عورت معنایش این است، ما یخاف من کشفه، عورت به معنای خاص هم از مصادیق همین هست. آبروهایی که یک چیزهای پنهانی که اشخاص دارند آن را آشکار. کسی که عورت ما یخاف من اظهاره هست. می‌گوید که خداوند هم اگر کسی آبروی، یعنی عورت مومن را حفظ کند هفتاد عورت از عورات دنیا و آخرتش را پنهان می‌کند، ذیلش هم هست.

«قَالَ وَ اللَّهُ فِي عَوْنِ الْمُؤْمِنِ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ»

خدا تا وقتی که مومن در راه کمک به برادر ایمانی‌اش هست خدا هم در راه کمک به مومن هست.

«فَانْتَفِعُوا بِالْعِظَةِ وَ ارْغَبُوا فِي الْخَيْرِ.»

از این موعظه و نصیحت بهره بگیرید و در کار خیر رغبت بجویید.

و صلی علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد